

طبیعت انسان و دین در نظر کانت*

دکتر یوسف شاقول**

مهدیه محمدی توغری***

چکیده

ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴ م) یکی از فیلسوفان مهم عصر روشنگری، در تفکر فلسفی خود جایگاه قابل ملاحظه‌ای را به دین اختصاص داده و در این راستا در سه رساله عمده خود این موضوع را با تفصیل بیشتری بررسی کرده است. در نقد عقل محض توجهش به مؤلفه‌های دینی به ویژه ایده خدا معطوف است و با رد مهم‌ترین براهین الهیات عقلی نشان می‌دهد که قوه شناسایی ما قادر به اثبات و انکار خدا به عنوان امری فراتجربی نیست، و این نتیجه طبیعی بررسی دین-شناختی در حوزه معرفتی اوست. اما بنابر تربیت دینی‌اش فعالیت خود را به جنبه سلبی محدود نمی‌کند و در حوزه دیگر اصول و مبانی دین‌شناختی ایجابی خویش را شرح و بسط می‌دهد. در نقد عقل عملی، دلیل اخلاقی اثبات وجود خداوند را بر اساس غایت‌نهایی آن، یعنی خیر اعلا، تشریح می‌کند. او در استدلال خود دو مؤلفه خدا و جاودانگی نفس را بر پایه سعادت و فضیلت اثبات می‌کند و بر این اساس دین را بر اخلاق مبتنی می‌سازد و معتقد است که قوانین اخلاقی با توجه به خیر اعلا به سمت دین‌هدایت می‌شود؛ یعنی به حوزه‌ای که در آن همه وظایف انسان در عین حال که قوانین ذاتی هر اراده آزاد هستند، به عنوان فرامین الهی نیز لحاظ می‌شوند. در کتاب «دین در محدوده عقل تنها» نیز بر اساس طبیعت بشر به شرح دین می‌پردازد؛ یعنی بعد از بررسی و تشریح طبیعت بشر، دوگانگی طبیعت انسان از لوازم موضع دینی او قرار می‌گیرد و اخلاق او به سمت دین‌هدایت می‌کند. در واقع نظام دینی او در جهت اصلاح انسان و مکمل نظام اخلاقی اوست. این پژوهش نیز بر آن است تا با بررسی طبیعت انسان بر مبنای اصول اخلاقی کانت، موضع دینی و محتوای اخلاقی وی را مشخص سازد.

واژه‌های کلیدی: طبیعت انسان، خیر و شر، دین عقلانی، دین اخلاقی، حکومت الهی.

* تاریخ وصول: ۸۳/۵/۳ تأیید نهایی: ۸۶/۴/۶

** استادیار گروه فلسفه دانشگاه اصفهان

*** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فلسفه از دانشگاه اصفهان

مقدمه

ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) یکی از فیلسوفان معروف عصر روشنگری قرن ۱۸ بود که بیشتر با فلسفه نقادی اش معروف است. «دین در محدوده عقل تنها»، از جمله آثار مهم دوره نقادی اوست که ابعاد مختلف اندیشه دینی وی را روشن می‌سازد. البته او در این رساله در آغاز به طبیعت انسان پرداخته و بعد از بیان چگونگی طبیعت و ماهیت انسان، موضوع دین و مسایل مربوط به آن را مورد بررسی قرار داده است.

کانت در دو رساله مهم قبلی اش، یعنی «نقد عقل محض» و «نقد عقل عملی» نیز به مسئله الهیات و دین توجه داشته است. در نقد اول سه برهان وجودی، طبیعی - کلامی و جهان شناختی را مورد نقد قرار داده و ایرادهای آن را آشکار ساخته است. وی در همین رساله با بررسی تعارضات جهان‌شناختی و مغالطات روان‌شناختی، بررسی و تعیین مقوله-های نفس و آزادی را نیز به حوزه عقل عملی واگذار می‌کند. در نقد دوم، سه ایده خدا، جاودانگی نفس و آزادی را اصول مسلم اخلاق، لحاظ و به عنوان سه اصل عملاً ضروری فرض می‌کند. آزادی را در تنظیم نظام اخلاقی اش از همان ابتدای کار وارد می‌سازد، که این مطلب در کتاب بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق او به وضوح نمایان است. جاودانگی نفس و خدا را در نهایت در پرتو غایت نهایی اخلاق، یعنی خیر اعلی (highest good) و با توجه به دو جزء ترکیبی آن (فضیلت و سعادت) اثبات می‌کند. از این رو، در پایان نظام اخلاقی اش در بحث خیر اعلی، دین را بر اخلاق مبتنی می‌سازد. در واقع کانت با استدلال اخلاقی خود، خواسته نشان می‌دهد که چگونه اخلاق که مستقل از ایمان دینی است، به سمت دین هدایت می‌شود. وی در مقدمه چاپ اول کتاب «دین در محدوده عقل تنها»ی خود، بر استدلال و عقلی بودن اخلاق تأکید می‌کند و تصریح می‌نماید که انسان در رسیدن به تکالیف و عمل به آنها به هیچ امر بیرونی نیاز ندارد: «اخلاق تا آن جا که مبتنی بر مفهوم انسان به عنوان یک موجود آزاد، و البته به همین دلیل به موجب عقل، خود یک موجود وابسته به قوانین نامشروط است، نه نیاز به معنای idea شیئی دیگر دارد که او بر او حاکم باشد و تکلیف خود را از آن دریافت کند و نه نیاز به انگیزه دیگری جز خود قانون [عقل] که بخواهد آن را مراعات کند.» (Kant, 1988, part 6:3).

انسان در حوزه اخلاق طبق قانون اخلاقی خویش آزادانه عمل می‌کند؛ یعنی تکلیف را به خاطر خود تکلیف ادا می‌کند، نه به خاطر انگیزه‌های دیگر. اما همین ادای تکلیف و احترام به قانون اخلاقی در نهایت به نتیجه و غایتی منتهی می‌شود که این غایت، همان ایده و معنای خیر اعلی است. ایده او معنایی است برآمده از اخلاق نه این که پایه و

اساس آن باشد و این ایده غایتی است که مطرح شدن آن مستلزم فرض قبلی اصول اخلاقی است. در نهایت هم به قانون‌گذار قادر مطلق می‌رسد که تکامل اخلاقی غایت نهایی اوست. اینجاست که اخلاق به دین می‌انجامد. پالمکوئیست^۱ با توجه به این مطلب که بیان شد سه نکته را یادآور می‌شود:

اول این که اخلاق در عین خودکفا بودن در غایت خود، ناتمام است؛ یعنی کانت به نحوی میان «زمینه» و «غایت» اخلاق تمایز قایل می‌شود. در نظام اخلاقی او تا آنجا که بحث زمینه اخلاق مطرح باشد، اخلاق خودکفاست و انسان فقط نیازمند به کارگیری عقل عملی خویش است تا بتواند اخلاقی باشد. اما تحقق غایت اخلاق مستلزم فراتر رفتن از حدود اخلاق است، و در این حوزه فرااخلاقی در جستجوی چیزی است که شکاف میان نظر و عمل را پر کند. در نظام فلسفی کانت، کتاب دین در محدوده عقل تنها این وظیفه را ایفا می‌کند.

نکته دوم اینکه، اومانیسیم (انسان‌محوری) کانت در حوزه اخلاقی او به معنی به کارگیری تمایلات بشر نیست؛ بلکه این اومانیسیم در تکامل اراده بشر نمایان می‌شود و از آنجا که تکامل اراده انسان در «خیر اعلی» و با لحاظ ایده خدا و جاودانگی نفس ممکن است، پس اومانیسیم کانت در این حوزه در غایت اخلاق مطرح می‌شود.

بنابراین با توجه به دو نکته ۱ و ۲ ربط انسان‌محوری نظام اخلاقی وی با پذیرش دین مشخص می‌گردد.

نکته سوم به نقش کتاب «دین در محدوده عقل تنها» برمی‌گردد که با نقد سوم (نقد قوه حکم) مرتبط است. اما کانت به دلیل عدم کفایت و ناقص بودن پاسخ نقد سوم به این سؤال مهم که «به چه چیز می‌توان امیدوار بود؟» به تألیف کتاب «دین در محدوده عقل تنها» در راستای تکمیل پاسخ به این پرسش پرداخته است.

کانت در این کتاب سعی می‌کند با تحلیل و بررسی طبیعت بشر و ویژگی‌های آن به تبیین نقش دین در حیات اخلاقی بپردازد. مقاله حاضر نیز بر آن است تا در حد امکان خود به تشریح و تحلیل این تلاش کانت بپردازد.

مسئله شر

کانت ابتدا با بررسی مسئله مهم و دیرینه شر آغاز می‌کند؛ مسئله‌ای که با طبیعت انسان مرتبط است. البته قبل از ورود به بحث تفصیلی وی در باب این موضوع لازم است یادآور شویم که شر دو نوع است: شر طبیعی که نتیجه فاعلی غیرانسانی است و شر اخلاقی که حاصل فعالیت فاعل انسانی است (Kant, 1988, p.463)؛ اما در اینجا مد نظر کانت شر اخلاقی است.

به نظر او آغاز جهان خیر و نیکی بوده و حیات و زندگی در خوشبختی جریان داشته است. اما با هبوط انسان در شرارت و بدی‌ها، خیلی زود خوبی‌ها محو شد و جهان پر شد از شرارت، ظلم و ستم. البته همین جهان که به سرعت در شرارت‌ها فرو رفته است، به تدریج و به آرامی به سمت خیر و نیکی پیش می‌رود. چون تمایل طبیعی انسان، سرشت اخلاقی او را به سمت خیر هدایت می‌کند (Kant, 1988, 6:20)؛ پس باید اصل شرارت و چگونگی وجود آن را در سرشت انسان پیدا کرد؛ البته آن را نه مستقیماً بلکه از طریق افعال شری که انسان انجام می‌دهد، می‌توان یافت.

کانت اصل شرارت را به طبیعت انسان نسبت می‌دهد و چند تفسیر از آن ارائه می‌کند: یکی اینکه شرارت از لوازم اختیار است؛ یعنی تا عامل انحرافی در مسیر انجام فعل نباشد، انتخاب آزاد و اختیار انسان معنا نمی‌یابد. منظور او از طبیعت، زمینه درون‌ذهنی کاربرد اختیار است (کانت، ش ۲۱، ص ۵۵)؛ شخصیت انسان نیز بر اساس زمینه درون‌ذهنی کاربرد اختیار شکل می‌گیرد. از دید کانت قانون اخلاقی تنها زمینه درون‌ذهنی (subjectiv) کاربرد درست اختیار و انگیزه افعال است و اگر انسان انگیزه‌ای غیر از قانون اخلاقی را انگیزه رفتار خویش قرار دهد، شرور می‌شود.

تفسیر دیگر طبیعی بودن تمایل به شرارت، این است که انسان از قانون اخلاقی به عنوان تنها انگیزه رفتار درست آگاهی دارد؛ اما با این حال گاهی آن را نادیده می‌گیرد و برخلاف آن عمل می‌کند. طبق این تفسیر، شر به نحو درون‌ذهنی به همه افراد حتی به بهترین انسان‌ها نسبت داده می‌شود (همان، ش ۳۲، ص ۶۷).

بنابراین تمایل به شر اخلاقی، به عنوان چیزی که می‌توان آن را به انسان نسبت داد، فرض می‌شود. در نتیجه باید در اصول خلاف قانون اراده ریشه داشته باشد. از این رو، این تمایل را می‌توان تمایل طبیعی نامید. اما در ابتدای بحث گفته شد که تمایل طبیعی انسان به خیر است. تمایل طبیعی به خیر داشتن هم وقتی است که به استعداد‌های انسان (یعنی استعداد حیوانی، انسانی و شخصیتی) توجه شود. چون استعداد‌های انسان، فی‌نفسه

خوب هستند و به طور طبیعی، شرایط رعایت قانون اخلاقی را فراهم می‌کنند (Kant, ibid, N.6:28).

بنابراین پاسخ این سؤال که طبیعت انسان خیر است یا شر، پاسخی است دو پهلو که همین پاسخ دو پهلو برای نظریه دینی کانت به مانند آزادی برای نظریه اخلاقی او و زمان و مکان برای نظام معرفتی او لازم و ضروری است. از طرفی هم امکان دین، مستلزم دو شرط است: اولاً اینکه طبیعت انسان ذاتاً خوب باشد و ثانیاً با وجود خوبی ذاتی، انسان تمایلی به شرارت داشته باشد (البته این گفته که انسان باید بالطبع تمایلی به شرارت داشته باشد، نشان دهنده اجباری بودن شرارت نیست به گونه‌ای که انسان را از آن گریزی نباشد؛ بلکه می‌توان در عین طبیعی بودن این تمایل در پی آن نرفت و آن را ارضا نکرد) دو پهلو بودن تمایل طبیعی انسان، نظام اخلاقی کانت را به سمت دین هدایت می‌کند. چون اخلاق ناکافی است و انسان هم به واسطه شر فاسد و تباه می‌شود. پس نظام دینی کانت در جهت اصلاح انسان و تکمیلی برای نظام اخلاقی اوست (Palmquist, Ibid, p.13).

توضیح اینکه غایت نظام اخلاقی کانت، اصلاح و تکامل اخلاقی اراده (تحقق خیر اعلی) است. ترویج خیر اعلی و وظیفه اخلاقی انسان است؛ یعنی باید قابل حصول باشد، و باید مستلزم توانستن است. اما انسان‌ها با محدودیتی که دارند فاقد نیروی رسیدن به آن هستند.

خیر اعلی ترکیبی از سعادت و فضیلت است. انسان‌ها می‌توانند فضیلت را به دست آورند؛ اما حصول سعادت تنها با فرض مسلم یک موجود عالی عقلانی و اخلاقی حاصل می‌شود. پس انسان در حوزه اخلاق نیازمند حوزه‌ای فراتر است برای تحقق غایت نهایی خویش (Kant, 1788, p.p.52-56).

از طرفی هم فساد و تباهی (اخلاقی) انسان به وسیله شرور، لازمه و ویژگی اختیار و آزادی انتخاب اوست (Kant, 1988, Ibid N.6:37)؛ یعنی انسان در صورتی مختار است که بتواند از میان شقوق مختلف (خیر و شر) یکی را انتخاب کند. پس چون چنین توانایی‌ای در انسان هست، امکان شرور شدن او نیز وجود دارد. در نهایت این که برای رهایی از فساد و تباهی، انسان باید خود را اصلاح کند و نهایتاً صلاح او همان خیر اعلی است. تحقق خیر اعلی هم مستلزم فراتر رفتن از حوزه اخلاق است. بنابراین، نظام دینی کانت در جهت اصلاح انسان و تکمیل نظام اخلاقی اوست.

پس همان‌گونه که آزادی از ابتدای نظام اخلاقی ظاهر می‌شود و ضرورت خود را نمایان می‌سازد، خیر و شر بودن طبیعت انسان هم در آغاز نظریه دینی کانت جلوه‌گر می‌شود. همین دوگانگی، کانت را در مسیر هدایت به سمت دین قرار می‌دهد. چون در نظر کانت آغاز جهان خیر و نیکی بوده و شرّ به تدریج وارد شده، بایستی با آن مبارزه کرد و مبارزه علیه شرارت انسان را به سمت حکومت دینی سوق می‌دهد. اما پیش از آن باید مسایلی چون مراتب شر، نزاع میان خیر و شر و نتیجه نزاع روشن شود.

کانت بر اساس مراتب سه‌گانه خیر به معرفی سه مرحله شر می‌پردازد؛ سه پایه خیر از نظر او عبارت‌اند از:

« ۱) استعداد زندگی (طبق قوای جسمانی و طبیعی فاقد عقلانیت انسان)؛ (۲) استعداد انسانی (یعنی انسان عاقل ولی نه الزاماً اخلاقی) و (۳) استعداد شخصیت که استعداد احترام به قانون اخلاقی و منشاء مسئولیت‌پذیری فرد است. این استعداد انگیزه اراده و مقدم بر تعیین اراده است» (Ibid, N 6:26).

«در برابر این سه پایه خیر، سه مرتبه شرارت عبارت‌اند از: «۱- ضعف قلوب، ۲- عدم خلوص قلبی و ۳- شرارت یا فساد قلبی» (Ibid).

ضعف قلوب وقتی است که قانون اخلاقی (انگیزه اخلاقی رفتار) استحکام لازم را به عنوان انگیزه انجام فعل نداشته باشد، که در این حالت، موجب انحراف فرد از آن انگیزه و شرارت فرد می‌شود. عدم خلوص هم زمانی رخ می‌دهد که انگیزه اخلاقی چنان که باید به عنوان تنها انگیزه کافی اتخاذ نشده باشد؛ یعنی علاوه بر آن، انگیزه‌های دیگری نیز به عنوان عامل اخلاقی دخیل باشند. اما فساد قلبی که بدترین مرتبه شرارت است، زمانی حاصل می‌شود که کلاً انگیزه‌ای غیر از قانون اخلاقی در عمل مؤثر و عامل اصلی رفتار باشد. و این نوعی واژگونی در اصول رفتار است.

اما زمینه و اساس تمایل به شر چیست؟ طبق نظر کانت قوا و امیال حسی فی‌نفسه نمی‌توانند شر باشند؛ چون این امیال در نهاد انسان سرشته شده‌اند و به اختیار انسان نیستند. عقل اخلاقی قانون‌گذار هم نمی‌تواند زمینه این تمایل باشد، به گونه‌ای که بتواند مرجعیت همان قانونی را که از خود اوست، ویران کند یا التزام برخاسته از آن را انکار کند. این به طور مطلق غیرممکن و خود متناقض است. چون تصور این عقل به عنوان موجود فعال آزاد و با وجود این، معاف از قانونی که لازمه وجود چنین عقلی است، در حکم تصور واضح قانون بدون قانون است. در واقع عقل قانون‌گذار یا عقل عملی همان اراده است که حامل قانون اخلاقی است و این عقل و اراده نمی‌تواند فاسد باشد. از طرفی

هم اگر این عقل فاسد باشد، کلاً موجودی شرور و شیطانی است و در مورد چنین موجودی، شرارت معنایی ندارد. ذیل این مطلب، دو نکته را باید یادآور شد: الف) وقتی ما با عقل عملی محض سرو کار داریم و مطابق با آن عمل می‌کنیم، باید همواره بر اساس مفهوم آزادی عمل کنیم و وقتی به خود به صورت معاف از اصول و قانون عقل می‌اندیشیم، خود را آزاد و خود مختار نمی‌یابیم. ب) قانون اخلاقی تنها قانونی است که آزادی و خودمختاری مان را بر ما آشکار می‌سازد (Rawls, 2000, P.378).

بنابراین اساس شرارت چون به انگیزه‌های فعل اخلاقی مربوط است، باید به نحو پیشینی شناخته شود. از آنجا که انسان، هم دارای انگیزه‌های حسی است و هم اخلاقی، پس وقتی در ترتیب تابعیت این انگیزه‌ها دچار اشکال شود، یعنی انگیزه‌های حسی (خودخواهی) را شرط پذیرش قانون اخلاقی و مقدم بر آن قرار دهد، شرور پدیدار می‌شوند. اما منشأ شرارت در طبیعت انسان منشأ عقلی است؛ چون به افعال آزاد انسان مربوط می‌باشد و اگر منشأ زمانی لحاظ شود، تناقض پیش می‌آید. به این دلیل که منشأ زمانی، مستلزم تحقق علت است و وقتی علت تحقق یافت معلول خاص آن علت نیز باید محقق شود و این «باید» با فعل آزاد متناقض است. کتاب مقدس نیز منشأ شر را گناه یا همان نقض قانون اخلاقی به عنوان حکم خداوند می‌داند. بنابراین انسان، باید با شرارت مبارزه کند. فرایند این مبارزه این گونه است که به تدریج عالی‌ترین زمینه درونی اصول رفتار، انگیزه عمل واقع می‌شود و انگیزه‌های دیگر کم کم کنار گذاشته می‌شوند.

انسان برای خوب بودن نه تنها باید بذریکی را رشد دهد بلکه باید با شرارت‌ها نیز مبارزه کند و نزاع میان خیر و شر در وجود انسان به دلیل اراده آزاد اوست. انسان برای خوب شدن باید به آرمان کمال اخلاقی ارتقا یابد. آرمانی که هر چند معنای آن در عقل قانون‌گذار است ولی واقعیت برون‌ذهنی آن در نفس‌الامر است و ضرورت واقعی آن اجتناب‌ناپذیر است. برای این ارتقا هم، انسان باید به لحاظ بیرونی تلاش کند و به لحاظ درونی نیز امیدوار به تحقق این آرمان اخلاقی باشد. اما کانت مشکلاتی را که بر سر راه این تحقق وجود دارد به صورت زیر دسته‌بندی می‌کند (Kant, Ibid, N.6:66-74):

۱) از یک سو گفته می‌شود مقدس باشید و از سوی دیگر هم فاصله میان خیر و شر نامحدود است. این چگونه است؟ کانت پاسخ را این‌گونه بیان می‌دارد که افعال و اعمال ما بر اساس ارزش‌گذاری ما درجه‌بندی می‌شوند و انسان در هر مرتبه‌ای می‌تواند با توجه به همان مرتبه، محبوب خداوند واقع شود.

۲) مشکل دیگر این است که چگونه ثبات شخصیت با شر در سرشت انسان قابل جمع است؟ طبق نظر کانت، جمع ثبات شخصیت و شر در وجود انسان هیچ منافاتی با هم ندارند؛ مثلاً این امکان وجود دارد که شخص شرور بتواند با تأثیر اصول پذیرفته خیر در زندگی به سوی صلاح خویش پیش رود و به حفظ ثبات شخصیت خود امیدوار باشد. و البته این اصول خیر تأمین‌کننده ثبات شخصیت هستند. یا گفته می‌شود که ممکن است شخصی باشد که برای تصمیم‌گیری‌های خیر تلاش نمی‌کند و در برابر موانع از خود مقاومتی نشان نمی‌دهد. در مورد چنین شخصی شرارت همواره به وجود او برمی‌گردد و برای این فرد به طور عقلانی هم امیدی به اصلاح نیست. این فرد نمی‌تواند شخصیت خود را ثابت نگه دارد. پس آیا ثبات شخصیت و شر در وجود انسان با هم مغایرند؟ نه، هر چند که چنین شخصی خود نمی‌تواند شخصیت خویش را ثابت نگه‌دارد، اما وجودش می‌تواند محکی برای بیدار کردن وجدان اشخاص دیگر در جهت عمل به خیر در حفظ ثبات شخصیت باشد. یعنی در هر صورت انسان با وجود شر در سرشتش می‌تواند به حفظ ثبات شخصیت امیدوار و در جهت تکامل به سوی خیر اقدام کند.

۳- و در نهایت بزرگ‌ترین مشکل از نظر کانت این است که انسان‌ها هرچقدر هم که در جهت خیر تلاش کنند باز با شر آغاز کرده‌اند؛ چون شر از لوازم اختیار و به مسئولیت خود شخص می‌باشد (اشاره به گناه اولیه و فطری در مسیحیت دارد). این گناه نه با تحول قلبی فرد جبران می‌شود و نه به واسطه دیگران. مشکل این است که انسان در مقابل این شر و گناه، باید مکافات شود و این مکافات با این شرط که انسان به طور اخلاقی می‌تواند اصلاح شود، منافات دارد. حل این مشکل با توجه به ملاحظاتی چند امکان دارد: اینکه حاکمی که حکم به مجازات می‌کند، عادل است و به عدالت رفتار می‌کند. از طرفی هم مجازات در مورد فرد گناه‌کار ضروری است. پس مجازات باید مطابق با تغییر باطنی فرد صورت گیرد. این تغییر باطنی یا همان خروج فرد از شر و ورود به خیر، عملی است بسیط و واحد. رنج و عذاب متحمل شده در این مسیر نیز از لوازم این تغییر است و انسان

بعد از گذشتن از این مرحله، خصلت خیر را می‌پذیرد. این مطالب در واقع مقدمه‌ای است بر تحقق آرمان اخلاقی و چگونگی نزاع میان خیر و شر.

در نهایت با تحقق آرمان اخلاقی، خیر حاکم می‌شود. در برابر حاکمیت خیر، شر نیز مدعی حاکمیت می‌شود، و ادعای دو طرف منجر به نزاع میان آن دو می‌گردد و لزوم حاکمیت اصل خیر، تحول و انقلاب است؛ همان‌گونه که در وجود فرد نیز برای اصلاح اخلاقی باید انقلابی در شخصیت انسان رخ دهد.

حداقل نتیجه حاصل از مبارزه با شرارت رهایی از اسارت است. و از آنجا که انسان همیشه در معرض تعرض با شرارت قرار دارد، باید همواره آماده مبارزه با آن باشد که البته برای مبارزه با شرارت باید علل و شرایط ایجاد آن را شناخت. این علل ناشی از نواقص طبیعی فرد نیست چون به اختیار او نیستند. کانت علل و شرایط شرارت را چنین توصیف می‌کند: «وقتی انسان در میان سایر افراد به‌سرمی‌برد، حسد، جاه طلبی، طمع و تمایلات خصمانه ناشی از این امور به روح فی‌نفسه قانع و معتدل او حمله‌ور می‌شود (کانت، همان، ش ۹۴، ص ۱۳۸). پس علل ایجاد شرایط ناشی از تماس و ارتباط افراد با یکدیگر است. در مبارزه با شرارت بحث حکومت مطرح می‌شود؛ یعنی برای مبارزه با شرارت باید اصل خیر تحت قوانین فضیلت حاکم شود.

به نظر کانت، از آنجا که در میان انسان به سمت شرارت می‌رود و حداقل وجود چنین شرایطی و احاطه انسان توسط آنها کافی است که سرشت اخلاقی انسان فاسد شود؛ و اگر چیزی مانع این شرارت‌ها و متعهد اجرای خیر نشود، حاکمیت شرور خود را بر انسان تثبیت می‌کند. پس تنها اتحاد انسان‌ها و توسعه جامعه انسانی بر اساس قوانین فضیلت می‌تواند ضامن حکومت اصل خیر گردد. چنین حکومتی، حکومت مدنی - اخلاقی خواهد بود. (همان، صص ۱۳۹-۱۳۸).

کانت چهار وضعیت را در مورد انسان مطرح می‌کند؛ چهار وضعیتی که در واقع می‌توان گفت سیر تکامل و اصلاح اخلاقی انسان هستند. انسان در این سیر باید خود را به بهترین وضعیت برساند. این چهار وضعیت بدین شرح هستند:

الف) وضعیت طبیعی - حقوقی یا وضعیت جنگی هر فرد علیه دیگری.

ب) وضعیت طبیعی - اخلاقی یا وضعیت نزاع فضیلت اخلاقی با شر در وجود هر

فردی.

ج) وضعیت مدنی - حقوقی یا همان جامعه مشترک المنافع سیاسی تحت قوانین الزام-آور.

د) وضعیت مدنی - اخلاقی یا جامعه مشترک المنافع اخلاقی تحت قوانین فضیلت. کانت وضعیت چهارم را بهترین وضعیت می داند و دلیل ضرورت آن را چنین توصیف می کند: «غایت بیرونی هر موجودی رشد خیر اجتماعی است که با تلاش فرد به تنهایی حاصل نمی شود؛ پس برای تحقق این غایت، وحدت افراد تحت یک کل واحدی که مبتنی بر قوانین فضیلت است، لازم می باشد. و از آنجا که از تحقق آن مطمئن نیستیم، پس این تکلیف مستلزم فرض قبلی موجود اخلاقی عالی است تا از طریق حاکمیت کلی او، قوای فی نفسه ناقص افراد پراکنده برای هدف واحد متحد شوند (همان، ش ۹۸، صص ۱۴۴-۱۴۳).

حال وظیفه عقل عملی انسان هاست تا روشن سازند که این موجود اخلاقی عالی، برای ما انسان ها به عنوان موجودات اخلاقی چه شأنی دارند؟ کانت اعتقاد دینی حقیقی را اعتقاد با سه عنوان: ۱- خالق انسان ها و قانون گذار مقدس، ۲- حافظ نوع انسان ها، و حاکم خیرخواه اخلاقی و ۳- مدیر و مدبر و قاضی عادل می داند.

این سه عنوان، بیانی از نسبت اخلاقی خداوند به نوع انسان ها می باشد که البته تحقق چنین اعتقادی در جامعه ای است که در آن قوای سه گانه مقننه، قضائیه و مجریه از هم تفکیک شده باشند (کانت، ش ۱۴۰، صص ۱۹۲-۱۹۱).

کانت در پایان نظام اخلاقی خویش و در بحث خیر اعلی دین را بر اخلاق مبتنی می سازد. در نهایت، در بحث دین هم به قانون گذار قادر مطلق می رسد که تکامل اخلاقی غایت نهایی اوست. تکامل اخلاقی هم چنانکه گذشت، در بستر جامعه و در پرتو حاکمیت اصل خیر و قوانین فضیلت صورت می گیرد. اینجاست که اعتقاد دینی به خدا در بستر حکومتی که بهترین نوع حکومت و از نوع دموکراسی و حاکمیت عمومی عقل انسان هاست، متحقق می شود. در چنین حکومتی وقتی قوای سه گانه از هم متمایز می شوند، هر یک عهده دار یک مسئولیت و وظیفه ای هستند که هر کدام با یک عنوان از اعتقاد به موجود برتر یعنی خدا هماهنگ و سازگار است. قوه مقننه با اعتقاد به خدا به عنوان یک قانون گذار قادر مطلق، قوه قضائیه با اعتقاد به خدا به عنوان قاضی عادل و قوه مجریه با اعتقاد به خدا به عنوان حاکم خیرخواه سازگار است. بر همین اساس، کانت چنین حکومتی را که در آن همه انسان ها به عنوان موجودات اخلاقی سهم هستند و موظف به وظایف خویش، بهترین نوع حکومت می داند.

چنین حکومتی، حکومت الهی و امت آن، امت الهی است. چون قانون‌گذار آن خداست؛ چرا که اگر مردم قانون‌گذار باشند قوانینی که وضع خواهند کرد، به طور بیرونی الزام‌آور خواهد بود. در حالی که خداوند بر اساس شخصیت اخلاقی و آزادی افراد، قانون‌گذاری می‌کند. بنابراین، تکالیف در عین درونی بودن به عنوان احکام الهی فرض می‌شوند. چنین جامعه‌ای که قانون‌گذار آن خداوند باشد، امتی است الهی و تحقق آن هم فقط به وسیله خداوند صورت می‌گیرد. در نظر کانت حکومت خداوند بر روی زمین در نهاد کلیسا صورت ظاهری می‌یابد. و کلیسا، بایستی دارای خصوصیات باشد. وی همان‌گونه که در نظام معرفتی خود اصول فاهمه را بر اساس چهار مقوله اصلی شکل می‌دهد، در اینجا نیز با همان نظم و ترتیب و مطابق همان چهار دسته کلی، خصوصیات اصلی کلیسای حقیقی را چنین بر می‌شمرد: «(۱) کلیت یا وحدت اصول اساسی. (۲) کیفیت یا سرشت که همان تنها انگیزه اخلاقی داشتن است. (۳) نسبت یا وجود رابطه آزاد و اختیاری هم در روابط درونی و هم در روابط بیرونی آنها. و (۴) جهت یا تغییرناپذیر بودن ساختار آن با توجه به مقتضیات زمانی و مکانی، و بر این اساس بایستی حاوی اصول پیشین باشد.» (همان، ش ۱۰۲-۱۰۲، ص ۱۴۸).

توضیح اینکه کلیسای حقیقی باید دارای جامعیت و کلیت باشد و از این‌رو باید متکی بر ایمان دینی ناب باشد؛ در حالی که ایمان مرسوم کلیسایی ایمان وحیانی و تاریخی است که فاقد کلیت و جامعیت کلیسای حقیقی و دارای اعتبار جزئی است. اما اگر همین ایمان تاریخی به عنوان واسطه‌ای برای ایمان ناب عمل کند، به گونه‌ای که در نهایت ایمان کلیسایی، ایمان دینی ناب شود، چنین کلیسایی کلیسای حقیقی خواهد بود.

دین عقلانی

کانت دین را چنین تعریف می‌کند: «دین به نحو درون‌ذهنی عبارت است از شناخت تمام تکالیف به عنوان احکام الهی» (همان، ش ۱۵۳، ص ۲۰۵). دین یا وحیانی است و آن وقتی است که محتوای آن را صرفاً احکام الهی لحاظ کنیم، و یا طبیعی است که در آن قبل از اینکه محتوای آن را به عنوان احکام الهی شناخته باشیم، پیشاپیش بدانیم که محتوای آن تکالیف ماست.

در ادای تکالیف به عنوان اوامر الهی بحث خداپرستی مطرح می‌شود. در این شیوه، اگر خدا صرفاً به عنوان قانون‌گذار فرمان دهد، در این صورت فرمان او تحکمی است؛ قوانین موضوعه آن وحیانی است و بر این اساس حرمت خداوند در این دین مستقیماً

مورد توجه است، نه از طریق عقل و با لحاظ کردن تکالیف به عنوان فرامین الهی. اما اگر بر اساس قوانین اخلاقی فرمان دهد، از آنجا که این قوانین برای انسان درونی هستند، انسان می‌تواند از طریق عقل و شناخت قوانین و غایت اخلاقی به مفهومی از الوهیت دست یابد که نشانی از دین اخلاقی (عقلانی) ناب دارد. ایمان چنین دینی هم عبارت است از ادای تکالیف به عنوان احکام الهی؛ و همین ایمان متضمن احترام به خداست. بنابراین دین حقیقی یکی است؛ چون درونی و متکی بر خصلت اخلاقی است و اساس اخلاق از نظر کانت یگانه و مشترک است و آنچه متعدد است اعتقادات مردم است. غایت نهایی دین اخلاقی (عقلانی) اصلاح اخلاقی است و وقتی غایت، اصلاح اخلاقی انسان باشد، دین عبارت می‌شود از «روح خدا که ما را به کل حقیقت هدایت می‌کند» (kant, Ibid, N.6:112).

پرسش اساسی این است که آیا با عنایت به اینکه اعتقادات کلیسای تاریخی و حیانی است، سرانجام دین عقلانی حاکم می‌شود؟ بنابه نظر کانت اگر فقط اصل عبور تدریجی از اعتقاد کلیسایی به دین عقلانی و حکومت اخلاقی بر زمین تحقق یابد، حتی اگر تأسیس چنین حکومتی بسیار دور باشد، در هر حال ملکوت خدا بر ما نازل شده است. (کانت، همان، ش ۱۲۲، صص ۱۷۲-۱۷۱).

کانت تنها دین حقیقی را دین مسیحی می‌داند و معتقد است که دین یهودی به دلیل وابستگی قبیله‌ای‌اش قابلیت جهانی شدن را ندارد و دین حقیقی نیست و جامعه یهودی نیز بیشتر یک جامعه سیاسی است تا جامعه اخلاقی. همچنین اعتقادات آنها دینی نیست چون:

الف) احکام آنها قوانین الزام‌آور و مبنای حکومت سیاسی است.

ب) نتایج اجرا یا نقض احکام آنها محدود به امور دنیایی است و قانون‌گذارشان توجهی به زندگی اخروی نداشته است و هدفش نیز تأسیس جامعه سیاسی بوده نه جامعه اخلاقی.

ج) در تأسیس یک کلیسای عام و جهانی آن قدر کوتاهی کردند که ارتباطشان - با این ادعا که قوم برگزیده، یهود است - با کل نوع انسان قطع شد؛ به نحوی که با تمام اقوام به خصومت پرداختند.

با وجود این کانت معتقد است که مسیحیت از انقلاب در یهودیت پدید آمده؛ البته از تعالیم اخلاقی آنها. و یونانیان موجب این انقلاب شدند.

وی حضرت عیسی مسیح را مظهر انسانیت و الوهیت قلمداد می‌کرد؛ زیرا معلم انجیل (حضرت عیسی علیه‌السلام) تنها ایمان اخلاقی را عامل قداست انسان و اصل خوش-رفتاری را عامل سعادت و حرمت انسان معرفی کرده است. اما کانت دین عبادی (Gottesdienstlichen) را فاقد ارزش می‌دانست. وی تقرب به خدا را نیز از طریق اعمال عبادی و انجام تشریفات دینی، بت‌پرستی و جادو می‌شمارد (Ibid, N.6:128,177).

نکته دیگری که کانت در مورد دین اخلاقی مطرح نمود، این است که دین اگر اخلاقی باشد، باید معجزات را از باورهای آن پاک کرد. البته اگرچه ابتدای دین ممکن است با معجزه آغاز شود، ولی غایت و نهایت دین اخلاقی نمی‌تواند معجزه باشد. توضیح بیشتر اینکه معجزات وقایعی هستند در جهان، که قانون تأثیرگذاری علل آنها برای ما مطلقاً ناشناخته است و باید ناشناخته باقی بماند و نمی‌توان برای آنها توجیه عقلانی پیدا کرد. و اینکه در دین عقلانی، معجزات تنها زمانی می‌توانند مورد توجه واقع شوند که انسان در مورد ذات احکام تکلیف توجیه نشود؛ در این صورت برای اجتناب از بی‌اعتقادی‌های اخلاقی قابل مجازات، برای پذیرش چنین احکامی به معجزات متوسل شود.

دو لحاظ دین مسیحی

کانت معتقد بود که هر دینی حتی دین وحیانی، باید حاوی اصول معینی از دین طبیعی (عقلانی) باشد؛ زیرا وحی فقط توسط عقل می‌تواند به مفهوم دین اضافه شود. چون خود مفهوم دین هم که از التزام به اراده یک قانون‌گذار اخلاقی استنتاج شده است، یک مفهوم عقلانی ناب است. به عبارتی می‌توان گفت که کانت معتقد بود که معیار وحیانی بودن هر نوشته‌ای چنین است: «هر نوشته‌ای که از جانب خدا باشد برای تعلیم، نکوهش، هشدار، اصلاح و ... مفید است» (تیمائوس دوم، باب سوم، آیه ۱۶). و چون غایت هر دین عقلانی هم اصلاح اخلاقی انسان است، باید اصل عالی تفسیر هر نوشته دینی هم باشد، پس هر نوشته دینی، تفسیر عقلانی دارد و از این رو دین وحیانی را هم می‌توان از یک طرف به عنوان دین طبیعی لحاظ کرد و از طرف دیگر به عنوان دین تعلیمی (وحیانی) (Ibid, N.6:156-7). و وقتی می‌خواهیم از یک دین وحیانی سخن بگوییم این کار، بدون مثالی که از تاریخ اقتباس شده باشد، به درستی انجام نمی‌شود. پس در اینجا مسیحیت با دو لحاظ بررسی می‌شود؛ مسیحیت به عنوان دین طبیعی و به عنوان دین تعلیمی.

مسیحیت به عنوان دین طبیعی با مفهوم عقل عملی ناب همراه است که افراد را به مراعات نتایج آن به عنوان تکالیف ملزم می‌کند. دین عقلانی دارای جامعیت و کلیت است و تنها کلیسای نامرئی می‌تواند آن را اشاعه دهد؛ اما برای تحقق، مستلزم کلیسای مرئی است. تعالیم این دین غیرقابل تردید و تعالیم عقل ناب و نیز اساس تعالیمی هستند که در خود دلیل و توجیهی برای خود ندارند و به نوعی عقلانی نیستند. معلم این دین تمام تکالیف آن را در دو قاعده کلی و جزئی خلاصه کرده است. قاعده کلی این است که تکلیف را به خاطر تکلیف انجام بده و خداوند را دوست بدار و قاعده جزئی این است که دوست داشتن دیگران در روابط اجتماعی تکلیف است.

دین طبیعی دین کاملی است؛ چون به تشخیص عقل، قانع کننده و قابل قبول می‌شود. در ضمن در دین طبیعی فرد بایستی برای اصلاح اخلاقی‌اش تکالیف را انجام دهد. در عین اینکه می‌تواند به عنایت و رحمت خدا نیز امیدوار باشد.

اما مسیحیت دین تعلیمی نیز می‌باشد؛ زیرا در این دین مجموعه‌ای از اصول اعتقادی لازم و ضروری وجود دارد که عقل نمی‌تواند ضرورت آنها را توجیه کند. اینجاست که به عنوان دین تعلیمی (و حیانی) حافظ قداست این اصول اعتقادی است. مسیحیت متکی بر تاریخ است و البته بایستی به عنوان اعتقاد تاریخی آزاد تعلیم شود؛ بدین معنا که اگر مسیحیت تعلیمی با اعتقاد به اصول نامشروط و حیانی آغاز شود، در جنبه تعلیمی آن باید مقدم باشد که در این صورت اعتقاد مسیحی یک ایمان امر شده توسط خداوند نیست بلکه فقط یک اعتقاد برده‌وار است (Ibid, N.6:164)؛ پس باید اعتقاد تاریخی آزاد باشد، یعنی محدود نباشد و برای اینکه محدود نباشد باید ایمان تعلیمی‌ای باشد که همه انسان‌ها مخاطب آن شوند و چنین ایمان همگانی، اعتقاد تاریخی آزاد است.

در اینجا بحث خدمت به خدا مطرح می‌شود و این خدمت یا حقیقی است و یا دروغین و کاذب. خدمت به خدا کلاً از طریق دین و در قالب کلیسا انجام می‌شود. از آنجا که دین حقیقی عقلانی است، خدمت حقیقی نیز باید در همین چارچوب صورت گیرد؛ یعنی اگر اصول اساسی کلیسا در جهت تقویت و حفظ اعتقاد عقلانی ناب باشند، نه در جهت تأیید اعتقاد تاریخی، آن وقت خدمت حقیقی انجام شده است. در خدمت حقیقی تعلیم وحی صرفاً به عنوان وسیله‌ای با ارزش در جهت اعتقاد عقلانی است. خدمت حقیقی به خدا خدمت اخلاقی است. ولی خدمت دروغین زمانی رخ می‌دهد که فرد بخواهد از آنچه ارزش آن در حد وسیله است، به جای آنچه مستقیماً واجد ارزش است در تحقق هدفش - که همان تقرب به خدا است - استفاده کند.

کانت دو نوع فریب (delusion) دینی را تعریف می‌کند: خرافه‌دینی که عبارت است از تلاش برای تقرب به خدا، از طریق انجام اعمال عبادی و تعصب دینی که عین فریب و جلب توجه خداوند از طریق معاشرت با وی در عالم خیال است؛ کانت معتقد است که تعصب دینی، مرگ اخلاق عقلی است؛ چون تلاشی است که صرفاً در عالم خیال انجام می‌گیرد نه در عالم واقع و هیچ‌گونه توجیه عقلی ندارد؛ در نتیجه ضدیت با عقلی است که با آن به دیانت عقلی می‌توان رسید و موجب تباهی اخلاق عقلی می‌شود. خرافه‌دینی از آنجا که صرفاً انجام اعمالی عبادی است که در نظر کانت نوعی بت‌پرستی است، اما ضد عقل و ناسازگار با آن نیست هرچند عقلانی هم نیست و فقط ممکن است در مواقعی مانع پیشرفت اصلاح اخلاق عقلانی گردد.

در برخی کلیساها هم روحانیون طبق نظام طبقاتی خود قوانینی را به اختیار خویش وضع می‌کنند؛ قوانینی قراردادی و تحکمی. و با این قوانین به نظر خود در خدمت به خدا انجام وظیفه می‌کنند؛ در حالی که خدمت در پرتو چنین ایمان محدودی که فقط ممکن است در یک قوم یا یک ملت صورت گیرد، فریب دینی است.

به طور کلی، زمینه‌درون‌ذهنی فریب دینی عبارت است از جابه‌جایی ابزار و وسایل با غایات در جهت تقرب به خداوند. طبق اصل اخلاقی، عقل حکم می‌کند که انسان تا آنجا که در توان دارد، در انجام درست تکالیف خویش بکوشد و در کنار این سعی و تلاش، البته می‌تواند به عنایت الهی هم امیدوار باشد.

اما در مقابل این اصل اخلاقی فریب دینی قرار دارد که همانا فاصله گرفتن از اصل اخلاقی است. مثلاً فردی که می‌پندارد که با اهدای هدایای مادی یا معنوی به خداوند می‌تواند به او خدمت کند و در جهت اصلاح اخلاقی خویش پیش رود، یا روحانیونی که به ظن خود با انجام تشریفات کلیسایی یا اعمال عبادی چون دعا و مناجات به خدا خدمت می‌کنند، به نظر کانت در خدمت دروغین خدا هستند. چرا که تنها، قانون اخلاقی است که اولاً انسان را به سمت دین و الوهیت قانون‌گذار سوق می‌دهد؛ یعنی اینکه حوزه عمل و خدمت به خدا حوزه اخلاق است نه صرفاً حوزه دین و انجام اعمال عبادی، و ثانیاً ادای تکالیف طبق اصل اخلاقی، خدمت حقیقی به خدا محسوب می‌شود؛ نه دعا و مناجات و

....

طبق آنچه گفته شد، به نظر کانت اگر چه خداپرستی محتوای دین را شکل می‌دهد، فضیلت چون فی‌نفسه واجد ارزش است و صرف ادای تکلیف است، مقدم می‌باشد و خداپرستی صرفاً وسیله‌ای است در جهت تحقق این غایت.

خداپرستی که محتوی دین را شکل می‌دهد متضمن دو شرط اخلاقی نسبت به خداوند است. این دو شرط عبارت‌اند از: ۱) خشیت و ۲) عشق. یعنی در خداپرستی تنها خشیت وجود ندارد و خشیت نسبت به حاکم و قانون‌گذار (خدا) همراه با عشق است. به عبارتی، انجام تکلیف و قبول مسئولیت در قبال خداوند با ویژگی اختیار و انتخاب آزاد و قانون‌پذیری انسان همراه است. این دو خصلت علاوه بر اخلاق، حاوی مفهوم یک موجود برتر با صفاتی متناسب با خیر اعلای مورد نظر اخلاق هستند (کانت، همان، ش ۱۸۳، صص ۲۳۹-۲۳۸).

نتیجه

بعد از بحث و بررسی موضع دینی کانت آنچه حاصل می‌شود این است: کانت به عنوان یکی از فیلسوفان عقل‌گرای عصر روشنگری معتقد بود که عقل به تنهایی می‌تواند همه وظایف انسان را تعیین کند. وی در نظام فلسفی‌اش سعی داشت تبیین کند که جهان‌بینی علمی و دینی بر خلاف ظاهر، با هم سازگار و در توافق کامل قرار دارند، از این رو وی در عین حمایت از جهان‌بینی علمی، در پی یافتن نظریه‌ای بود که در آن همچنان محلی برای اخلاق و دین وجود داشته باشد.

او در حوزه دین و در ارزیابی‌اش از مسیحیت نیز عقل را جایگزین وحی و مکاشفه و محور قرار داده است. وی معتقد است که دین باید در چارچوب عقل سنجیده شود. هدف او ارائه دین معقولی بود که مورد قبول همگان حتی ملحدان باشد و به هیچ روی قصد نابودی کامل دین را نداشت. اما عملاً دینی را که ارائه داد، دین بدون خدا بود. چون در چارچوب عقلانی‌اش دین را با مشکلاتی مواجه می‌ساخت؛ یعنی دین می‌بایست در نظام فلسفی او خود را با عقلانیت تطبیق دهد و هر آنچه را که در این چارچوب جای نگیرد، کنار گذارد (براون، ۱۳۷۵، ۴-۱۰۳).

وی برای توجیه عقلانی دین، اخلاق را پایه و اساس دین قرار داد و بر همین اساس به توجیه مؤلفه‌هایی چون خدا و جاودانگی نفس طبق نظام اخلاقی خویش پرداخت. اما

استدلال‌های اخلاقی او نشان نمی‌دهند که خدا و زندگی اخروی وجود دارد، بلکه فقط نشان دهنده این هستند که ایمان به خدا و زندگی اخروی فقط برای فاعل اخلاقی مطلوب است که او را از پارادوکس عملی نجات می‌دهد. در واقع توجیه کانت صحت مسیحیت را بیان نمی‌کند، بلکه سودمند بودن ایمان مسیحی را نشان می‌دهد. از سویی دیگر نیز، او از ایمان اخلاقی به عنوان ایمان ناشی از نیاز عقل سخن می‌گوید بدون اینکه بگوید چگونه عقل قادر به توجیه این نیاز است (Wood, p.404).

کانت دین را در بستر اخلاق، آن هم در پایان آن مطرح می‌کند. خدا، جاودانگی نفس و اختیار را اصول موضوعه عقل عملی خود قرار می‌دهد. با این تفاوت که اختیار و آزادی نقش مهم‌تری را ایفا می‌کند و آن اینکه نظام اخلاقی او بر اساس اراده آزاد است. وی بر اساس همین اصل، آزادی اراده دین را بر اخلاق مبتنی می‌سازد تا نظام اخلاقی‌اش خدشه‌دار نشود.

اما خدا و جاودانگی نفس در غایت اخلاق وی نمودار می‌شوند. غایت نظام اخلاقی او اصلاح و تکامل اخلاقی اراده یا همان خیر اعلی است.

به نظر کانت ترویج خیر اعلی وظیفه ماست و نیز ترکیبی است از سعادت و فضیلت. اما حصول این دو مقوله جز با مسلم گرفتن یک موجود عالی عقلانی و اخلاقی (خدا) و جاودانگی نفس حاصل نمی‌گردد. برای او ضرورت خیر اعلی منجر به اثبات دو مؤلفه دینی خدا و جاودانگی نفس می‌شود. هر چند وی مدعی نیست که حقیقت عینی هر یک از این اصول را اثبات کرده است. بنابراین ایده خدا در نظام اخلاقی او برای تکمیل نظام اخلاقی‌اش فقط مسلم فرض می‌گردد ولی نه درک و نه عینیت آن اثبات می‌شود. این چنین است که کانت دین را مبتنی بر اخلاق می‌سازد و می‌داند.

پی‌نوشت‌ها

1- Biography of Stephen Richard Palmquist, steve Pq @ hk, bu. Edu. hk, 2006.): (Palmquist ,2002,part II) Stphan Richard Palmquist B. 1957

دانش‌آموخته مطالعات دینی کالجوستموننت، که بعد از تحقیق و بررسی خود را متقاعد ساخته که در مورد بزرگترین فیلسوف آلمانی یعنی کانت کار کند. اکثر مقالات و نوشته‌هایش در زمینه فلسفه کانت و به ویژه موضع دینی او و مسایل مربوط به ماهیت انسان است.

۲- با توجه به این که متن کتاب عقل عملی کانت از اینترنت گرفته شده، صفحات هم طبق کپی اینترنتی شماره گذاری شده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- 1-Kant, Immanuel , *Critique of Practical Reason*, tr. Aboot, 1788.
- 2-Kant, Immanuel, *Religion within Boundaries of mere Reason*, tr. And ed. Allen Wood, Cambridge university press , 1988.
- 3-Palmquist, Stephen, *Religion as the synthesis of theology and morality*, (stevepq @ khbu. edu. Hk), 2002.
- 4-Rawls, John, *Lectures on the History of Moral Philosophy*, Harvard University, 2000.
- 5-kekes, John, 1998, "Evil", in *Encyclopedia of philosophy*, volume 3, London and New york, 1998.
- 6-Wood, Allen, W.Ration, *Theology, Moral Faith, and Religion*, the Cambridge Companion to kant.
- 7- StevePq@hkbu. edu. hk, *Biography of Stephen Richard Palmquist*, 2006
- ۸- استیس، والتر ترنس. ۱۳۷۷، دین و نگرش نوین، ترجمه احمد رضا جلیلی، انتشارات حکمت، تهران.
- ۹- براون، کالین. ۱۳۷۵ *فلسفه و ایمان مسیحی*، ترجمه میکائیلیان، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران .
- ۱۰- کانت، ایمانوئل. ۱۳۶۹ *بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق*، ترجمه حمید عنایت، علی قیصری، انتشارات خوارزمی، چاپ اول، تهران.
- ۱۱- کانت، ایمانوئل. ۱۳۸۰ *سنجش خرد ناب*، ترجمه میرشمس الدین ادیب سلطانی، امیر کبیر، تهران.
- ۱۲- کانت، ایمانوئل. ۱۳۸۰ *دین در محدوده عقل تنها*، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، نقش و نگار، تهران.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی